اعوذ بالله من الشیطان الرجیم

بسم الله الرحمن الرحیم

## كیفیت ارتباط بین حقایق خارجیه و اعیان شهودیه

 در تتمه مطالبی كه جلسات گذشته راجع به كیفیت ارتباط بین حقایق خارجیه و اعیان شهودیه و بین آن حقیقت اولی نزول در اسماء كلیه و صفات كلیه بین اعلام تصویرهای مختلف و اشكال مختلف به نظر می‌رسید عرض شد آن چه كه به حسب برهان می‌توانیم بر آن اقامه برهان كنیم این است كه حقایق خارجیه نسبت به مبادی تكوینیه خودشان حیثیت معلولیه دارند این از نقطه نظر برهان است، به این قضیه خیلی خوب توجه كنید كه چون آن كیفیت تصویر بزرگان و حكما در جمع بین مقام اجمال و تفصیل ممكن است موجب شبهاتی باشد، البته همان طوری كه خودتان مستحضر هستید قضیه ربط حادث به قدیم از مشكل ترین مباحث فلسفی است و خود من می‌توانم در این جا اذعان كنم كه در این زمینه مطالبی را كه از بزرگان تا به حال تجربه كردم و شنیدم و در كتب خواندم یا من نتوانستم به عمق ان چه را كه منظور آنان است پی ببرم و این را به مرتبه نقصان خودمان برمی‌گردانیم یا این كه آنها نتوانستند آن چه را كه از ما فی الضمیر ایشان و مقصودشان هست آن را به رشته تحریر دربیاورند مگر بعضی از آن عرفایی كه آنها در این مسئله به مقام شهود رسیده بودند ولی در كتب فلاسفه و حكما هم حتی حكمای متأخر و معروف، این مسئله آن طوری كه باید و شاید از نقطه نظر فلسفی جای خودش را نتوانسته است باز كند.

 به طور كلی آن چه را كه ما می‌توانیم نسبت به این قضیه صرف نظر از مسائل شهودی و قرائن و شواهد غیبی آن را مطرح كنیم این است كه حقایق تكوینیه خارجیه به اعیان خارجیه نسبت به مبادی خودشان حیثیت معلولیه دارند و این ربط، ربط تعلیلی است در حیثیت تعلیلی علت تمام الحیازة است بالنسبه به تأثیر در آن معلول بدون لحاظ امر دیگر؛ یعنی هیچ عامل و رادعی در مسئله فاعلیت علت و علیت علت جز خود حیثیت علیه در این جا نمی‌تواند دخالت داشته باشد كه ما بگوییم كه علت در مقام علیت خودش تمامیت دارد منتهی یك جهات خارجیه و موانعی در این جا هست حالا قابلیت وجود ندارد یا قابلیت وجود دارد رادعی بین اعمال علیت و بین تأثر قابل و معلول در این جا هست همه اینها از نقطه نظر اراده باری منتفی است. بله، در سلسله علل و معلولیت خارجیه ما می‌توانیم این تصور را داشته باشیم مانند عالم اعراض فرض كنید كه احراقیت نار نسبت به حطب و امثال ذلك كه صرف از همان حیثیت به اصطلاح احراقیه باید رفع موانع در این زمینه باشد تا این كه بتواند این حیثیت علیت در این جا مؤثر باشد و همین طور در سایر علل و معلول این مسئله و این خود مساوی با نقصان درعلت است، همین كه شما می‌گویید علت تام است دیگر نمی‌توانید رادعی برای او در نظر بگیرید، بگویید رادع تام است فیض حق تام است اراده باری نسبت به تحقق معلول تام است ولی درا ین جا قابل هم لازم است خب این حرف خنده دار است و به فكاهی اشبه است و حرف حرف عوام است. نفس اراده باری اگر در علیت علیت تامه باشد دیگر در این جا رادع كه می‌تواند باشد قابلی در این جا وجود ندارد وقتی كه ما افاضه را افاضه اشراقیه بدانیم و اضافه را اضافه اشراقیه بدانیم یا اضافه مقولیه كه قائم به طرفین است روی این جهت اصلا مسئله‌قابلیت با نفس اراده‌علت خلق می‌شود التفات فرمودید نه این كه قابلیتی باید باشد از باب تفاعل یا از باب انفعال مثل كسرتُ الكوز فانكسر باید در خارج حیثیت انفعال باشد اگر به جای فرض كنید كه كوز در خارج حجر باشد خب لاینكسر آن جنبه قابلیت انكسار را ندارد ولی در این جا نفس اراده علت بر خلاف سلسله علیت خارجی در عالم اعیان خودش ایجاد قابلیت می‌كند؛ یعنی هم علت خودش ایجاد حیثیت فاعلیه می‌كند و به عنوان فاعل اعمال علیت می‌كند، یك. دوم با نفس اعمال علیت قابل به قابل قابلیت می‌دهد قابل از خانه خاله‌اش كه نیاورده این قابلیت را، بلكه این قابلیت را همان علیت می‌دهد.

 اینجا مسائل خیلی عجیب است كه این روایاتی كه ما در اینجا داریم كه رسول خدا می‌فرماید سوالات هم زیاد است زیاد سوال می‌كنند در این زمینه كه رسول خدا می‌فرماید روایت داریم كه لولا فاطمة لما خلقتكما یا این كه در مورد حضرت لولا علی لما خلقت و لولاك لما خلقت الافلاك این چه جنبه هایی در این جا لحاظ شده است كه این مسئله به این صورت مطرح است؟، بالاخره تقدم و تأخر با كیست؟ تقدم در كجا می‌آید و تأخر در كجا می‌آید؟ تمام اینها به این حیثیت برمی‌گردد كه نفس رسول خدا در آن مرتبه واحدیتِ خودش، وقتی كه اعمال علیت می‌كند در عالم به اصطلاح اعیان با نفس اعمال علیت، آن حیثیت قبول را ایجاد می‌كند آن حیثیت قبول آن وقت می‌شود نفس حضرت صدیقه كبری كه آن موجب خلق همه اكوان خواهد بود، یعنی در این جا دو چیز نیست یكی حیثیت قابلیه را خدا بخواهد اراده كند و یكی حیثیت فاعلیت را بخواهد خدا در این جا اراده كنددو اراده در این جا قابل را در این جا به وجود می‌آورد و فاعل را، نفس ایجاد قابل مساوی با ایجاد فاعلیت است چطور اینها با هم جوردرمی‌آید این كه ممتنع است پس بنابراین این كه گفته می‌شود كه رسول خدا اول ما خلق است اول فرض كنید كه رسول خدا حیثیت ربطیه مقام هوهویت و مقام واحدیت است یا احدیت و واحدیت چون گفتیم احدیت و هوهویت هیچ تفاوتی با هم ندارند این در این جا هست این فقط به این لحاظ است كه اراده علت در این جا خودش موجب قابل هم شده است؛ یعنی دو چیز علت در این جا اعمال كرده و به وجود آورده است، اولا خودش اثرگذار بوده است و وجود نازله خود را در عالم ایجاد كرده است در عالم عرض می‌شود كه در عالم وجود چه مجرد چه ماده.

 مسئله دوم به آن چه را كه ایجادكرده حیثیت قابلی داده است یعنی قبول این فاعلیت را در خود به وجود آورده است، دیگر در این جا مشخص می‌شود كه همه آن چه كه در عالم پیدا می‌شود و بزرگان فرموده اند كه اینها همه ظهورات است دیگر مواردش را روشن می‌كند كه چیزی از حیطه وجود خارج نیست خود وجود است كه برای خود فاعلیت ایجاد می‌كند و خود وجود است كه برای خود استعداد و قابلیت ایجاد می‌كند خود وجود است كه اعمال علیت می‌كند خود وجو د است كه قبول علیت می‌كند تمام اینها به واسطه نفس اراده‌مرید است كه همان اراده حق است.

 پس بنابراین به برهان فلسفی نه به مرتبه شهود عینی قلبی و قرائن و شواهد و مؤیدات غیبی ما به این مسئله می‌رسیم این كه می‌گویند كه بین اراده حق و بین وجود خارجی سلسله مراتبی است و اراده‌حق ممكن است متأخر از آن اعیان باشد چون آن اعیان ملزوم به اصطلاح حركت درزمان هستند و زمان متدرج الحصول است پس بنابراین اعیان خارجیه فقط در مقام اجمال می‌توانند تصور پیدا كنندنه در مقام تفصیل و در علم عنایی حق مقام تفصیل وجود ندارد بلكه مقام مقام اجمال است و تشبیه می‌آورند به تشبیه دانه تخم هایی كه كاشته می‌شود و بعدا هر كدام تبدیل به درخت تناوری می‌شود و امثال ذلك همه اینها می‌رو د كنار، و آن چه را كه باقی می‌ماند در زمینه برهان حالا كاری به مطلب شهود نداریم كه آیا شهود بر این قضیه دلالت دارد یا ندارد ما فعلا نمی‌خواهیم برای رسیدن به مطالب و مقاصد فلسفی خود از شهود و اینها مایه بگذاریم تا این كه بین اینها خلط بخواهد شود و گفته شود بر این كه ممكن است بعضی از اینها موافق با واقع نباشدیا این كه فرض كنید كه اختلاف مراتب موجب اختلاف در مبادی برهان شود، نه، نفس این به اصطلاح چینش این قضایا بر اساس مبادی و مبانی برهانیه و فلسفیه طبق قاعده فعلیت و استعداد طبق قاعده ترتب طبق قاعده علیت تمام اینها اقتضای این مسئله عبارت است از تحقق معلول با تمامیت علت و تمامیت علت از آن جایی كه فقط مستند به مبدأ اعلی است تصور رادع و مانع خارجی نسبت به مواضع خارجیه عقلا ممتنع است. پس بنابراین اقتضای مبادی خارجیه و نفس آن اقتضا و اراده مبادی خارجیه نسبت به تكون مظاهر خود، مساوقٌ لوجود عین الخارجی و شهود التكوینی و الطبعی حالا چه طبعی و چه غیر طبعی این كه دیگر چیز نیست نفس تحقق چون همین كه ما فرض كنیدكه به عالم اعیان بخواهیم اشاره كنیم این مسئله به خود بالاتر از آنها، عالم صور و امثال و ملكوت سفلی و اینها می‌رود فرقی در این صورت ندارد چطور این كه فرض كنید كه نسبت به آنها هیچ مشكلی نداشته باشیم همین كه می‌خواهیم وارد عالم اعیان بشویم همه مشكلات و مسائل بر سر ما بیاید این كه نمی‌شود این كه در این جا صحیح نیست! نفس خود ارتباط بین عالم اعیان و بین مبادی خودش مساوق لوجوده الخارجی به لحاظ علیت تامه در ناحیه علت و منظور ما از تمام این است كه علت در اعمال علیت هیچ جهت نقصی نه از ناحیه خودش و نه از ناحیه خارج از حیطه خودش نداشته باشد این منظور ما است به اصطلاح ناحیه علیت است الان ما برای برداشتن این یك لیوان فنجان آب نیازی به فرض كنید كه ا عمال رویه داریم باید در این جا مسائلی و قضایایی در كنار هم قرار بگیردتا این كه فرض كنید كه این از این جا برداشته شود مسئله اول مسئله اراده شخص مرید است وقتی كه من اراده برای برداشتن این نداشته باشم صد سال هم این در این جا بماند این در اینجا یك سانت هم حركت نمی‌كند مسئله دوم بعد از اراده مردید قدرت فرض كنید كه عضلات است اگر من بخواهم این را بردارم و دستم توان نداشته باشد و مریض باشد و حركت در اعصاب و اینها وجود نداشته باشد امكان برداشتن این ممتنع خواهد بود.

 پس تا این جا مسئله كه برمی‌گردد به اراده مرید و به فاعل و فاعلیت فالع نسبت به اینجا قضیه تمام است هم من الان تشنه هستم و می‌خواهم این آب را بردارم دوم این كه دستم هم تا به حال عیب پیدا نكرده و از این به بعد هم خد ا می‌داند و من می‌توانم این را از این جا بردارم خب تا این جای قضیه تمام است از این جا به بعد دیگر برمی‌گردد مسئله به اموری كه خارج است از علیت علت تا می‌خواهم این را بردارم یكی از دوستان می‌آید دست من را می‌گیرد و نمی‌گذارد بردارم این دیگر می‌رود خارج از مرتبه اراده هم اراده در این جا وجو ددارد و هم قدرت در عضلات و انبعاث در عضلات در این جا هست در این جا مسئله تمام است برمی‌گردد دیگر یا این كه می‌خواهم بردارم یك مرتبه فرض كنید كه بادی می‌آید و می‌زند و این لیوان آب را فرض كنید كه می‌ریزد یا این كه گربه بلند می‌شود می‌آید و به جای این كه ما برمی‌داریم آن زودتر آب را برمی‌دارد می‌برد و بیشتر به درد او می‌خورد خب این مسئله خارج است ولی از نقطه نظر به اصطلاح عامیانه ما می‌توانیم بگوییم كه علت در علیت خودش تام است منتهی به لحاظ عموم و خوارق خارجی علت می‌تواند در این جا اثر كند این یك چیز عامیانه است و هیچ پایه فلسفی و منطقی ندارد شما كه می‌گویید علیت تام است یعنی آه این تمام شد برداشته شد این می‌شود علیت تامه دیگر این كه نمی‌دانم عمه من اجازه نمی‌دهد نمی‌دانم یكی دیگر می‌آید دست من را می‌گیرد اینها دیگر همه چرت و پرت است و شرّ و ور است اینها مربوط به فرض كنید كه افرادی است كه در این مسائل دید ندارند تا این كه شما می‌گویید علت تام است یعنی تمام حدود و ثغور

 یك كتابی یك شخصی یك وقتی خدا رحمت كند ما خدمت مرحوم علامه طباطبایی رسیدیم در تهران منزل داماد ایشان كه ایشان هم فوت كرده و به رحمت خدا رفته است رفته بودیم در همان طرفهای پل رومی و مثل این كه آن طرفها بود و از وعاظ خیلی معروف بوده است رفته بودیم خدمت ایشان بعد از انقلاب بود جلسه‌ای هم آن جا بود از اقایان و راجع به بعضی از این مسائل صحبت و اینها هم می‌كردند مرحوم آقا خواستد بروند ما هم رفتیم و یكی دیگر هم بود بعد چند نفر از این افراد هم بودند از آن اشخاصی كه خب اینها مسئولیت هایی داشتند و آنها هم بودند صحبت از كتابی شد متعلق به یكی از همین آقایان به نام بینش دانش چی؟ و ارزش و دانش یك همچنین چیزی، یك همچین كتابی و در آن جا نوشته شده بود كه وجود خارجی اقتضای وجوب نمی‌كند!! حالا آن چه كه در خارج هست این اقتضای وجوب كند كه می‌بایست هم همین طور باشد نه باید جور دیگری باشد نه این لیوانی كه الان در این جا به این شكل هست به این كیفیت و رنگ و كیفیت و اینها این می‌توانست جور دیگری باشد! ولی خب حالا به این شكل درآمده یا فرض كنیدكه زید كه الان به این صورت و چهره وگوش و حلق و بینی و محاسن و خصوصیات هست این می‌توانست قسم دیگر باشد به شكل دیگر باشد ولی این كه الزامی و لزومی بر این كه این وجود خارجی می‌بایست ابدا و ازلا به همین كیفیت باشد نیست حالا اراده خدا تعلق گرفته خب دنگش گرفته است یا مثلا فرض كنید وجودات خارجی و سایر آن اموری كه آنها دخالت دارند در نقش آفرینی این شیء خارجی، مادرش فرض كنید كه در شكم مادرش بوده فلان میوه را خورده ابرویش این جوری درآمده یا این كه فردا با فلان كس دعوایش شده كله او این شكلی شده، دمش این جوری شده، سم او این جوری شده اینها كه این جوری شده مسائلی است كه می‌تواند غیر از این باشد یعنی ما از هست نتیجه او این بود كه باید نمی‌توانیم نتیجه بگیریم، مرحوم علامه گفت اینها همه شعر است اینها همه شعر است بعد آن شخصی كه داشت اشكال می‌كرد آن هم مرد خوبی بود موقعیتی هم داشت یادم است یكی از وزرا بود ظاهرا آدم خوبی بود نفهمید مقصود علامه چیست مرحوم آقا گفتند یعنی این اصل و اساسی ندارد. اینها همه شعر است ... گفت من دارم نثر می‌خوانم علامه می‌گوید اینها شعر است! بعد آقا گفتند آقا یعنی اینها اصل و پایه ندارد خب واقعیت هم اینها همه شعر است چه با این لحن، چه با لحنی دیگر اینها اصلا بویی از فلسفه نبردند نمی‌دانند اصلا چیست و بله، این كه هی می‌فرمودد بزرگان كه بایدریشه‌ای این درسها را خواند نه این كه دو تا مقاله از این جا یك روزنامه از آن طرف نمی‌دانم كتاب پیش این دیگر همین سر از همین شعرها درمی‌آورد قضایا! شما وقتی كه مسئله علیت را بفهمید چطور ممكن است نسبت به این قضیه پی نبرید البته خب این قیاس قیاس مع الفارق است اینها كه ربطی ندارند امثال آقا شیخ محمدحسین كمپانی كه اینها در آن مرتبه ما جسارت نمی‌كنیم به ساحت آنها ما كجا و آن بزرگان كجا ما همین كسانی كه بله اینها دو كلمه یاد گرفتند و دو تا شعردو تا مثل در حرفهایشان ده تا از این ها را می‌آورندكه اینها را اگر از آنها بگیرنددیگر هیچ، خدا رحمت كند این مولانا را اقلا برای ما یك آبرویی شد برای ما و غیر ما كه بتوانیم چند تا شعر از او یادبگیریم و حفظ كنیم و هر جا كه كم می‌آوریم از مولانا مایه بگذاریم حالا چه بفهمیم چه نفهمیم، بنده در همان كتاب افق وحی آوردم گفتم كه آخر عزیز من این شعر مولانا كجایش دلالت بر این قضیه می‌كند آخر شما همین طور شعر را حفظ كنید كه كار درست نمی‌شود آخر كار درست نمی‌شود شما برمیدارید شعر مولانا را می‌آوری بر تأیید مطلب خودت مولانا كجا این را می‌گوید؟! اینها بلند می‌شوند می‌آیند این مطالب فصوص را ... آخر باباجان اینها همه درس گرفتن دارد، اینها همه مباحثه كردن دارد، اینها خون دل خوردن دارد، همین جوری كه فرض كنید كه عین آقای دیگر عین آقای دیگر هیچی نه اشكال به این وارد نیست به این بنده خدا نه اینكه وارد نیست نه این كه این ا شكال را كم می‌كند آن آقایانی كه دو صفحه فلسفه نخواندند بلند می‌شوند در خصوص اشعار مولانا حرف می‌زنند صد درجه بدتر اشكال به آنها وارد است من نمی‌خواهم فقط به یك طیف خاص ایراد بگیرم آن آقایی كه بلند می‌شود می‌آید شعر مولانا را منع می‌كند كه بله مولانا ولایت علی را قبول نداشته راجع به عید غدیر گفته است كه هر كه را منم مولا و دوست ابن عم من علی مولای او است منظور از مولا دوست است! واقعا آدم نمی‌داند بخندد بر این افعال و گفتار یا بگرید!!

 بعضی ها بابا حرف نزنند سنگین تر هستند آخر این حرفهایی كه شما می‌زنید و مطالبی را كه شما می‌گویید والله و بالله به شما می‌خندند، می‌خندند به شما، مثل این كه بنده بلند شوم بیایم در مجمعی فرض كنید كه مجمع نمی دانم مهندسی باشد پزشكی باشد بخواهم اظهار نظر و رأی بكنم خب بابا می‌خندند دیگر می‌گویند آقا ما كه تو را قبول داریم نه به خاطر این است كه رفتی چهار تا كتاب پزشكی خواندی به خاطر این كه بتوانی مطالب اسفار و مطالب وسایل الشیعه و مطالب نمی‌دانم فرض كنید كه لمعه و فلان را بیای برای ما بگویی كسی از تو این را نخواسته خب هستند پزشكان این قدر هستند افراد هستند نسبت به این مسائل كه تخصص دارند كسی هم از تو نظر نخواسته یا فرض كنید كه راجع به فنون دیگر من باید بلند شوم بیایم در فن خودم در تخصص خودم چرا آخر تو كه دو صفحه نخواندی چرا داری می‌آیی اشعار مولانا را معنا می‌كنی كه این طور آبروریزی كنی؟ چرا آخر می‌آیی این طور می‌كنی بالاخره آن وقت آیا این اشكال بر خود ما وارد نیست؟!! شما كه همین اشكال را به بقیه می‌گویی كه چرا می‌آیند در ساحت دین دخالت می‌كنند خب همین اشكال اول به خود شما برمی‌گردد آقا چرا بلند می‌شوی در چیزی كه وارد نیستی دخالت می‌كنی؟ خب جواب چیست؟ هیچی سر را باید بیاندازی پایین صدایتان هم درنیاید در كار افراد و فنون دیگر هم دخالت نكنیم، یك چیز بدیهی است آخر، این ما این همه ادعا داریم حوزه فلان است حوزه چی چی است مقام شامخ حوزه ... متانت حوزه به این است كه بداند جایگاه خودش به چه است و بفهمد هر كسی كجاست و پا از حد خودش فراتر نگذارد.

 بنده در مجلسی بودم یك جلسه بود به اصطلاح در آنجا چند نفر بودند من گفتم اولین مطلبی كه می‌خواهم از شما سوال كنم این است كه شما در این جوابهایی كه از من می‌خواهید از من چه توقعی دارید؟ آیا شما توقع دارید كه به تمام مسائل دین و به تمام رموز دین و به تمام اسرار احكام دین مطلع باشم؟ اگر این طور است بروید سراغ كسی دیگر بنده نیستم بنده در حد اطلاع خودم در حد وسع خودم به آن چه را كه می‌فهمم و به آن رسیدم نسبت به آن مقدار می‌گویم می‌دانم و نسبت به بقیه می‌گویم نمی‌دانم.

 خدا رحمت كند علامه طباطبایی را خدا بیامرزد در بعضی از موارد سوال می‌كردیم از ایشان و می‌گفت نمی‌دانم البته بعضی توجیه می‌كنند می‌گویند مگر می‌شود علامه نداند؟ بله می‌شود نمی‌دانست آقا خب نمی‌دانست دیگر صاف الان داریم می‌گوییم نمی‌دانست پدر ما هم آقا ایشان می‌گفت من نمی‌دانم پدر ما هم ایشان می‌گفت در بعضی از موارد ما از ایشان سوالاتی می‌كردیم می‌گفت نمی‌دانم بعد می‌گفتند كه ایشان تعجب می‌كرد این منافات ندارد بابا علامه هیچ وقت نیامد بگوید من امام زمان هستم! بین ما و بین امام زمان تفاوت از زمین تا آسمان است تاعرش خدا است ما در قعر چاه هستیم او درعرش خدا است این تفاوت است هر وقت امام زمان آمد در این جا نشست آن وقت هر چه خواستی از او سوال كنید به من چه مربوط است آن امام است من كه نیستم من در حد خودم و به شأن خودم افتخار هم می‌كنم و آن چه را كه نمی‌دانم حرف هم نمی‌زنم افتخار هم می‌كنم هیچ از من كم نمی‌شود این قدر هم از نخواستند گفتم شمادر چه حد از من می‌خواهید، می‌خواهید بدانم چرا نماز صبح دو ركعت است؟ به من چه مربوط است من چه می‌دانم این خیلی مسئله مهمی است ما آمدیم جای خودمان را با امام زمان عوض كردیم ولی دین او است نه ما ما واسطه هایی هستیم كم و زیاد و مراتب دارد آن ولی او است او باید پاسخگو باشد كه هست آن باید جواب اشكالات را بدهد كه می‌دهد آن باید دین مردم را نگه دارد او باید رفع موانع كند آن حبل الله بین الخلق است، ما نیستیم ما افراد عادی هستیم باید برویم زحمت كشیم و راهی را (خیلی عرضه داشتیم) كه گفتند آن راه را برویم بیراهه نرویم خیلی عرضه داشتیم آن راهی را كه گفتند اقرب طرق است آن را برویم بیش از آن نه از ما كسی نخواسته است بعضی می‌گفتند ا آقا شكسته نفسی گفتم شكسته نفسی و بندی و ما این چیزها نداریم ما این همه واقعیت همین است آنچه را كه به نظرم می‌رسد می‌گویم و آن چه كه به نظرم نرسد نمی‌گویم.

 خود بنده از مرحوم علامه طباطبایی سوالاتی می‌كردم كه ایشان می‌فرمودند نمی‌دانم گفتم كه آقا امساك می‌فرمایید می‌فرمودند كه به جدم نمی‌دانم! عبارت ایشان به بنده این بود به جدّم نمی دانم چه جوری بگویم گفتیم خیلی خب دعوا نداریم وقتی كه می‌گویند كه نمی‌دانم بگویم حتما می‌دانید وقتی كه آمدیم گویند نه آقا علامه به شما فلان ... گفتم كه آقاجان در این دنیا با كی رودربایستی ندارد؟ به من بگو با من رودربایستی داشت به قول شما یكی كه رودربایستی ندارد بگو آقا این سوال من را تو از او بكن رودربایستی ندارد دیگر، علامه اهل این حرفها نبودند علامه اهل صدق بود دروغ نداشت تقلب وكلك نداشت صفای محض بود فلان بود و همین مسئله باعث می‌شود انسان نسبت به این افراد اعتماد كند پس اعتماد از كجا پیدا می‌شود؟ اعتماد كند بنده از علامه سوال كردم كه آقا رابطه بین شهاب در كتاب آورده ام دیگر بعد حالا خودمان یك توجیهی كردیم رابطه بین شهاب و بین رجم شیاطین به چه كیفیت است؟ فرمودند به جدم نمی‌دانم درست شد خب وقتی كه ما به تفسیر ایشان هم مراجعه می‌كنیم آن هم به همین خصوصیات خلاصه بایستی كه راجع به این قضیه تأمل كرد و مطالب دیگری خب در این مسئله به اصطلاح وجود دارد خصوصی من گاهی خدمت ایشان می‌رسیدم نه اینكه فرض كنید در میان جمع من با ایشان جلسات خصوصی و تنها خیلی داشتم و خب كسی مطلع نبود این مسلئه مسئله‌ای است كه خب به اصطلاح ما بایستی كه به این مطالب توجه كنیم مرحوم آقا شیخ محمدحسین كمپانی كجا مرحوم آقا شیخ محمدحسین كمپانی در آن مسائل خودش در مبانی شان مطالبی دارد ولی من یك روز رفتم خدمت مرحوم آقا گفتم آقا مطالبی كه بین مرحوم آقا سید احمد است و بین آقا شیخ محمدحسین كمپانی با یك قاعده علیت حل است این قدر داد و بیداد ندارد ایشان فرمودند بله قاعده علیت را خوب و درست به آن برسد دیگر كار تمام است فنا و اعیان ثابته و غیر ثابته و نمی‌دانم مقام اتحاد بین اسم و ذات اینها همه چیز می‌شود یعنی اینها فقط مسئله من گفتم آقا قضیه چیزی نیست كمه این دعوا كردند در سر همدیگر زدند و هفت تا نامه این طرف و آن طرف و آقا سید احمد بعد آخر با آن عبارات به اصطلاح كذایی و اینها التفات كردید.

 پس در مسئله علیت و ارتباط آن با فاعل همین كه شما تصور علیت تام را می‌كنید دیگر وجودمانع در این جا چه نقشی می‌تواند داشته باشد دیگر در این جا صوارف خارج از حیطه علت چه می‌تواند دراین جا نقشی داشته باشد همین كه شما می‌گویید علت تام است یعنی در اراده علت برای ایجاد علیت و تأثیر معلولیه او كه حیثیت خارجیه است هیچ رادعی وجود ندارد بلكه تمام جوانب نقص مسدود است التفات كنید تمام روزنه های برای عدم تأثیرپذیری همه آن روزنه ها بسته شده است فقط این می‌ماند در اراده خودش وقتی كه در اراده خودش، در این جا ماندنفس اراده او موجب تحقق خارجی و ظهور خارجی همان علت خواهد بود صحبت در این جا این است كه فاصله بین دقت كنید فاصله بین حقایق عینیه خارجی و بین مبادی عالیه خودش كه همان اراده فاعل و ذات اقدس پروردگار است این فاصله چیست؟ آیا خارج از حیطه وجود است و خارج از آن سلسله نزول آن اسماء كلیه و صفات كلیه است خارج از این است یا داخل در این است اگر خارج از این باشد پس ما باید وجود ثانی برای وجود اول فرض كنیم و هذا خلاف المراد اگر در همان است پس بین اراده مرید و بین حقیقت خارجی اعیان شهودیه چه چیزی دیگر می‌تواند فاصله باشد؟ تمام شد پس تمام آن چه كه گفته می‌شود علم عنایی حق، مقام اجمال، مقام ابهام نمی‌دانم فرض كنید كه حقایق متدرج الحصول در زمان همان تمام اینها می‌رود پی كارش حرف و مسئله و لب قضیه همان می‌ماند كه خواجه شیراز پرده از سرّ آن برمی‌دارد كه این همه عكس می‌و نقش مخالف كه نمود یك فروغ رخ ساقی است كه در جام افتاد و تمام شد همین كه اراده حق تعلق بر صروت خارجی اعیان خارجیه گرفت تا خدا خدایی می‌كند تا حالا را كار نداریم تاخدا خدایی می‌كند تمام آن اشیاء خارجیه بالفعل موجود است! یعنی الان فردا موجود است ببینید الان فردا موجود است نه این كه فردا خواهد آمد فردا خواهدآمدیعنی چه یعنی نیست با این برهان در تضاد می‌شود الان پس فردا موجود است الان هفته دیگر موجود است نگویید تناقض است الان منظور من الان فعلیت غیر زمانیه است آن چه كه موجب تضاد در آن ظهور اعیان خارجیه است حقایقی است كه وجود آنها و ظهور آنها منوط به زمان است بحث من بحث فعلیت است و فعلیت مافوق زمان است پس وقتی كه می‌گویم الان فردا موجود است نگویید الان چطور شنبه و یكشنبه با همدیگر در یك رتبه قرار گرفتند شنبه و یكشنبه در ظهور خارجی در یك رتبه نمی‌توانند قرار بگیرند ولی در خود حاق واقع و در نفس الامر و در وجود فعلی خارجی خود در یك آن قرار گرفتند. پس بنابراین این كه گفته می‌شود ممكن است انسان از نقطه نظر شهودی بتواند چشمش چشم باطن او چشم قلب او آن حیثیت كشفی خود را ارتقاء بدهد به نحوی كه بتواند از به اصطلاح آن مثال اعیان خارجی كه متحقق الوقوع هستند در آینده آنهارا ببیند این مسئله با برهانی كه ما اقامه كردیم بر عینیت بین علت و بین معلول از نقطه نظر فعلیت و تنزّل خارجی این با این مسئله چیست منافات پیدا می‌كند این برهان این را می‌رساند كسی كه چشم دلش باز شده است الان صورت حقایق خارجیه را نمی‌بیند نخیر، نه این كه صورت را ببیندكه شما فرض كنید كه شما مثل عكس مثل فیلم مثل فرض كنید چیزهای دیگر كه الان می‌بینید حالا چیزهای كه عكس و فیلم مر بوط به اشیاء به اصطلاح مادیه است شما فرض كنید كه بیاید عكس و فیلم مربوط به اشیاء مستقبل و آتیه به شما نشان بدهند نخیر، شما وقتی كه در كشف در حقیقت كشفیه مشاهده می‌كنید نفس خود آن عین خارجی را می‌توانید ببینید و می‌توانید به او دست بزنید و می‌توانید ثقل او را احساس كنید ثقل او را احساس كنید سایه او را می‌توانید احساس كنید سنگینی او را می‌توانید احساس كنید خود او را احساس می‌كند نه این صورت را صورت را احساس نمی‌كنید خود نفس او را ا حساس می‌كنید چرا چون او الان وجو د خارجی دارد منتهی وجود خارجی برای ما نامأنوس است نامشهود است وقتی كه الان عرض كردم یكی دارد در خیابان راه می‌رود دارد راه می‌رود یا نمی‌رود؟ خب ما نمی‌بینیم خب نمی‌بینیم نبینیم ندیدن ما دلیل بر عدم او نیست چون ما نمی‌بینیم نه او دارد در خیابان راه می‌رود شما برای این كه بیاید به او برسید نمی‌توانید در فیضیه بمانید و او را لمس كنید و ببینید و مس كنید و مشاهده كنید باید از در فیضیه خارج شوید بروید یك مسافتی را صد متر را طی كنید او را در خیابان ببینید پس شما باید این حركت را بكنید این فرض كنید كه مسافت را باید طی كنید تا این كه از نقطه‌نظر علم و معرفت به این معرفت برسید حالا اگر شما در خودت برای شما حالی باشد چشم شما باز شده باشد جهازی داشته باشید كه بتوانید او را ببیند جهازی كه بتواند از این فرض كنید كه جدران عبور كند از این حیطان عبور كند و با اشعه خاصی بتواند حركت كند دیگر نیازی به این راه رفتن نیست شما در این جا دوربینی هست از این جا نگاه می‌كنید می‌بینید آن شخص دارد در خیابان راه می‌رود دستتان نمی‌رسد ولی چشمتان كه دارد می‌بییند آیا ا ین چشم شما صورت او را می‌بیند یا عین خارجی او را می‌بیند وقتی كه یك شخص را می‌برند زیر دستگاه ا م آر آی یا فرض كنید كه وقتی كه می‌برند زیر یك دستگاه كه از او عسكبرداری كنند وقتی كه نگاه می‌كنند آن كسی كه شما فرض كنید كه از امعاء و روده و اینها عكسبرداری می‌كند این كه الان دارد عكسبرداری می‌كند عكس او را دارد می‌بیند یا نه واقعا دارد خود او را می‌بیند خود حركت دارو را در معده و عبور او را از اثنی عشر و وارد شدن او را در با چشم خودش دارد می‌بیند شما نمی‌بینید چون شما خوابیده اید شما با این دستگاه ارتباط ندارد او دارد می‌بیند او عكس نمی‌بیند واقعیت را می‌بیند واقعیتی كه اگر با این دو چشم باشد قابل رویت نیست جهاز می‌خواهد آن جهاز باعث شده است كه شما به او دسترسی پیدا كنید نه این كه این جهاز باعث شده است كه او خلق شود، خلق شده سر جایش هست و این فعل و انفعالات دارد انجام می‌شود

 پس بنابراین تمام آن چه را كه شما در عالم خارج و در عالم اعیان آنها را متدرج الحصول می‌بینید حقایق و پدیده‌هایی كه در روز یكشنبه امروز كه روز آخر این چیزها و دردسرهای ما سرگیجه گرفتید از این مسائل امروز روز یكشنبه دارید می‌بینید آن چه را كه روز دوشنبه فردا خواهد آمد آن چه را كه روز سه شنبه و چهارشنبه دارد خواهد آمد و باید باشید ببنید تمام اینها همین الان در همین ساعت موجود است و بین آنها فاصله ای نیست و این است كه گفته می‌شود فیض خدا انقطاع ندارد، انقطاع ندارد؛ یعنی انقطاع در آن اصلا مستحیل است، فاصله بین اراده و آن مراد در آن جا مستحیل است تجدد اراده در ذات پروردگار ممتنع است عرض كنم حضورتان كه جنبه ابهام و جنبه تفصیل در این جا اصلا دیگر معنا ندارد یك فیض است و ازلا و ابدا آن یك فیض برقرار است و آن یك فیض موجود است و حضور فعلی دارد حضور فعلی دارد آن یك فیض نه او یك اراده كرده و تمام شد یك اراده مستمر ازلی كه جنبه ابدی دارد، چون ازل اگر ابد نداشته باشد دیگر ازل نیست باید ازل جنبه ابدی هم داشته باشد تا در او ازلیت صدق كند یا این كه باید جنبه ابدی در ابد ازل باید باشد تا حیثیت ابدیت بایددر آن جا صدق كند روی این جهت نفس اراده حق حالا شما می‌توانید بگویید آن اراده كی برای خدا پیدا شد خب كی دیگر غلط است كی پیدا شد دیگر ما نداریم كی یعنی چه یعنی زمان در ذات حضرت حق زمان معنا ندارد خود زمان معلول چیست اشیاءخارجی است در چیزهای دیگر كه اصلا زمان ممتنع است، آن اراده برای خلقت اشیاء كی چه زمانی خدا اراده كرد؟ خب مستحیل است نفس تصور ذات باری بر طبق همین برهان وقتی كه ما او را فقط علت تامه و مفیض تام نسبت به تحقق اعیان خارجی بدانیم مساوق لعلمه الاطلاقی و لعلمه النامتناهی و لقدرته النامتناهی و اطلاقی و علم اطلاقی حق مساوق للمعلوم پس ذات اقدس حق مساوق للمعلوم العینی و الخارجی شهودی التكوینی پس تا ذات خدا بود ما بودیم! این نكته است تا وقتی كه خدا بود ما هم بودیم تا وقتی خدا بود علم خدا هم بود آیا می‌شود شما بین ذات باری و بین صفات او كه صفات نفس الوجود است و صفاتی است فاصله بیاندازید دریك برهه از زمان تصور كنید ذات اقدس حق بود و علم كلی را نداشت می‌توانیم؟! محال است می‌توانید شما تصور كنید ذات اقدس حق بوده و قدرت نداشته فرض آمد گفت حالا یكخرده قدرت هم پیدا كنیم.

 تلمیذ: حادث زمانی بوده است؟

 استاد: بله بله حادث زمانی است درست می‌فرمایید می‌توانیم تصور كنیم نه نمی‌توانیم تصور كنیم وقتی كه نتوانستیم تصور كنیم پس مساوق المساوق الشیء مساوق للشیء وقتی كه ذات اقدس حق در هر بر هه ای كه تصور شود در نفس آن برهه علم اطلاقی او هست خب علم یعنی چه؟ علم یعنی اطلاع بر معلول دیگر حالا یا علم اطلاع بر ذات یا اطلاع بر مظاهر ذات هر دوی اینها را علم می‌گویند شما می‌توانید تصور كنید ذات اقدس حق را در یك برهه‌ای كه از مخلوقات خودش جاهل باشد می‌شود تصور شود؟ مستحیل است وقتی كه مستحیل شد آن نفس علم حق به آن معلول مساوق لوجوده العینی الخارجی پس بنابراین تا وقتی خدا بود برویم همه افتخار كنیم نه تنها خدا ازلی است ما هم ازلی هستیم كی گفته است فقط خدا ازلی است ما هم ازلی هستیم و ما هم ابدی هستیم، چون تا خدا خدایی می‌كند مظاهرش هم هست دیگر درست شد پس در یك برهه، این جا است كه باید برویم و بالاخره سر به آستان عرفا و اولیاء فرود بیاوریم كه حقیقت مطلب را آنها بیان كردند خب دیگر مسئله در این جا خیال می‌كنم كه دیگر روشن شد و دیگر جای ابهامی نیست اگر جای ابهام باشد ان‌شاءالله رفقا در این مسائل چیز كنند كه در جلسه آتی ان‌شاءالله كه برای شروع چیز هست این جا هم كه ظاهرا همین فردا و پس فردا هم همین بساط است و ما از زیارت رفقا با وجود اشتیاق اكیدی كه داریم كه دوستان و رفقا را هر روز در این جا خلاصه زیارت كنیم این خلاصه محروم هستیم این مطالب خب دیگر الحمدالله به این جا رسید و ان‌شاءالله دیگر مسئله برای هر روزی كه دیگر به اصطلاح شروع شد ان‌شاءالله دیگر می‌رویم سراغ مطالب بعد

 تلمیذ: بحث كثرت و وحدت و قوه و فعل همه كه رفت پس یك علیت می‌ماند همین را شروع بفرمائید!

 استاد: نه دیگر اینها باشد در جای خودش.

 بیخود نیست كه می‌فرماید لوعلم اباذر ما فی قلب سلمان لكفرَّهُ او قتله این بزرگان كه آمدند این مطالب را گفتند تا اینكه ما گوشه ای از آن چه كه به آنها داده شده ذره ای از آنچه را كه به آنها داده شده است ما پی ببریم، واقعا وقتی كه من حق آن وقت هر چه شما ببیند دو كلمه ما بیشتر یاد نگرفتیم به نسبت به آن چه را كه خدا و پیغمبر به سلمان دادند و به این اولیا و بزرگان، مگر ما چقدر بلد هستیم؟ دو كلمه شما دریا را نگاه كنید اگر یك قطره را به ما داده باشندیك قطره به ما دادند ما دیگر نمی‌توانیم تحمل كنیم شر و ورها و چرندیات و خزعبلات اینهایی را كه بله نمی‌دانم طبل ادعای آنها به ثریا خورده نمی‌توانیم اصلا تحمل كنیم سرمان را می‌خواهیم به دیوار بزنیم از این همه آن وقت شما حالا ببیند آنهایی كه دریا دریا فرض كنید كه امام صادق علیه السلام می‌فرماید علوم ما اصلا كامپیوترمان هنگ می‌كند اگر تمام آن چه را كه در این زمین و آسمان هست همه را شما اینها قطره ای بدانید در قبال عالم مثال عالم مثال دریا است اصلا چه خبر است چه خبر است چه خبر است!! عالم مثال یك قطره ای است به نسبت به اقیانوس بالاتر و بالاتر و بعد حضرت می‌فرماید ما بر همه اینها احاطه و اشراف داریم شما اصلا می‌فهمید چیست قضیه اصلا مسئله چیست یعنی دو كلمه ما یاد گرفتیم اصلا دیگر تمام مطالب آنهایی كه سر تكان می‌دهند و خیال می‌كنند كه فرض كنید چیست برایت خنده دار می‌آید و می‌خندد به عنوان حرفهای كودكانه و بچه گانه این حرفها به نظر می‌رسد از خدا بخواهیم كه خلاصه از آنها خدا بدهد از آن چیزهایی را كه آنها به ما می‌خندند آنها به ما آنها به ریش ما اینها خیال می‌كنند آدم شدند دو صفحه خواندند دو تاچیز خواندند خیال می‌كنند آنها به ما می‌خندند، ولی خب این مطالبی كه این بزرگان در كتبشان گفتند خب راهنمایی می‌كند واقعا خب ملاصدرا كم جان نكند و زحمت نكشید بیخود ملاصدرا بیكار نبود كه بیاید بلند شود این مطالب را بگوید عمرش را در این چیزها بگذراند یك چیزی گیرش آمده بود كه خواست از این سفره كه خدا داده دیگران هم بهره‌مند شوند و فقط افسوس افسوس كه جهل چه می‌كند.